



# غربی سازی آریایی ها

□ پروژه نهاتمام مدرنیته در ایران

اشاره

عده‌ای، مدرنیته را هم چون شکل یا ساختاری اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و وابسته به تکامل زمان، معرفی می‌کنند و عده‌ای دیگر آن را به مثابه حالت و رویکردی فلسفی یا جهان‌بینی تازه می‌انگارند؛ لذا مدرنیته مرحله‌ای از بسط تفکر غربی است که به لحاظ ماهوی، با دوران باستان و قرون وسطی تفاوت دارد.

## ادوار بسط تاریخی مدرنیته

درباره بسط تاریخی مدرنیته، همه متفکران و صاحب‌نظران با مواردی که در ذیل اشاره می‌شود، متفق‌القول‌اند:

- ۱- عصر رنسانس (قرن چهاردهم تا شانزدهم): از نفوذ کلیسا کاسته شد و با حذف خدا باوری، پدیده انسان‌محوری مورد توجه قرار گرفت.
- ۲- عصر رفرماسیون (اصلاح مذهبی - قرن شانزدهم): نماینده آن مارتین لوتر است. او و هم‌فکرانش، پروتستانتیسم را پدید آوردند.
- ۳- عصر روشن‌گری یا عقلانیت (اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم): مشخصه اصلی آن، ایمان به عقل به عنوان کلید اساسی دانش، شناخت و پیشرفت بشر است.

۴- انقلاب صنعتی: (نیمه دوم قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم): در این مرحله نظام اقتصادی و سازمان اجتماعی جوامع اروپایی، دچار تغییر و تحول شد.

## مؤلفه‌های مدرنیسم

صاحب‌نظران، بین مدرنیته و مدرنیسم تفاوت قائل‌اند و مدرنیته را نوعی بسط تاریخی و مدرنیسم را جهان‌بینی مدرنیته می‌دانند؛ لذا مهمترین شاخصه‌های مدرنیسم عبارتند از:

- ۱- انسان‌باوری: این باور، همه مفاهیم و حقایق و ارزش‌ها را ساخته انسان می‌داند و این‌که همه چیز در خدمت انسان و به سود انسان باشد و این‌که انسان، خداگونه می‌شود.
- ۲- فردباوری: یعنی این‌که فرد مقدم بر جامعه است و همه چیز نه تنها در خدمت انسان، بلکه در خدمت فرد انسانی باید باشد.
- ۳- خردباوری: (عقل جزوی خودبنیاد، راسیونالیسم) این عقلانیت‌باوری در برابر وحی‌باوری و عقلانیت دینی است؛ یعنی عقلانیتی که خود را بی‌نیاز از تفکر و حیانی می‌داند، مادی و ابزار انگار است.

۴- علم‌گرایی: منظور علم تجربی‌باور است، علمی که روش آن مشاهده، آزمایش و نظریه‌پردازی و آزمون نظریه‌ها باشد. کمی



اندیش و در جهت تصرف در طبیعت است.  
۵- پیشرفت باوری: باور به نوعی ترقی، پیشرفت و توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی و تکنیکی مدنظر است.  
۶- تکنولوژی: تکنولوژی، پیامد عقلانیت ابزاری و علم باوری تجربی بشر مدرن است که در جهت بسط تکنیک در صورت مادی زندگی بشر قرار گرفته است.

۷- سکولاریسم: رویکردی که بر مبنای عرفی و زمینی و عقل اومانیستی برای امور و نهادهایی مثل حکومت، خانواده، تعلیم و تربیت، اقتصاد واقع شده و همچنین معتقد به حذف دین و نقش مرکزی و محوری آن

از زندگی اجتماعی و سیاسی است.<sup>۲</sup>  
۸- لیبرالیسم: نوعی نگرش به زندگی و مسائل آن، که بر ارزش‌هایی هم‌چون آزادی برای افراد، اقلیت‌ها و ملت‌ها تأکید می‌ورزد. انسان مدرن از لحاظ سیاسی قائل به لیبرال دموکراسی است.<sup>۳</sup>

#### مدرنیته در ایران

ایرانیان در دو مقطع تاریخی با تجدد آشنا و در جریان نوسازی قرار گرفتند:

الف) مقطع اول تاریخی مربوط به عصر صفوی است؛ عصری که بین آن و رنسانس در اروپا- مبدأ آن فتح قسطنطنیه و پایان دوره قرون وسطی است- ۵۰ سال فاصله

می‌باشد. عصر صفوی با دوری از مذهب سنی و وفاداری به مذهب شیعه، فضای جدیدی در جهت ترقی و توسعه سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی به وجود آورد؛ اما علت توجه به تجدد و نوسازی در عصر صفوی، به خاطر شرایط سیاسی و نظامی آن عصر بود؛ چرا که حاکمان صفوی با دولت عثمانی که مذهب سنی و داعیه خلافت بلاد اسلامی را داشتند، همیشه در جنگ بودند. حاکمان صفوی به خاطر غلبه بر دولت عثمانی که به ابزار و سلاح پیشرفته نظامی مجهز بود، به اروپا که دارای تجهیزات نظامی پیشرفته بود، توجه کردند و این، اولین مرحله آشنایی ایرانیان با تجدد بود که به نوعی می‌شود گفت نگاه به غرب، نگاه ابزاری مادی- تکنولوژیک بود.

ب) اما مقطع تاریخی دوم آشنایی ایرانیان با تجدد هم، در پی جنگ‌های ایران با روس‌ها و شکست‌های پی در پی از آنها بود که به وجود آمد. در این مقطع، دولتمردان قاجار به فکر چاره‌جویی اساسی افتادند و راه حل را در تقویت بنیان نظامی دیدند. در این مقطع برخلاف مقطع اول، تقویت نظامی ایران بیشتر موضوعیت پیدا کرد و ایران عصر قاجار، تحولات زیادی را به خود دید و زمینه اصلاحات و تحولات اجتماعی- سیاسی‌ای شد که توسط عباس میرزا و امیرکبیر و دیگران به شدت انجام شد.

«ابتدا عباس میرزا به اصلاح نظام لشکری پرداخت و مستشاران فرانسوی را جهت تعلیم نظامی به ایران آورد. سپس امیرکبیر دارالفنون را جهت تعلیم علوم و فنون غرب تأسیس کرد و به جای تکیه به تکنولوژی، به علوم غربی روی آورد.»<sup>۴</sup> لذا در پی تأسیس دارالفنون و مدارس دیگر، تحولات در کشور به وجود آمد. بنابراین، اگر چه در مقطع اول ما شاهد نوعی تجدد و نوسازی ملی و بومی در ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی بودیم؛ اما در مقطع دوم شاهد تجددگرایی غربی در سطوح نظامی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشور هستیم و ایران در جریان مدرنیزاسیون و غربی‌سازی قرار می‌گیرد.

روشن‌فکران، اولین حاملان مدرنیزاسیون و غربی‌سازی کشور هستند. روشنفکری ایران از میان محصلان اعزام به خارج و همچنین در پی تأسیس دارالفنون به وجود



**اولین گروه از روشن فکری، در مقطع تاریخی حکومت قاجاریه به وجود آمد. از مقطعی که اولین نگرش های غربی سازی و تجددگرایی به وجود آمد.**

آمد و لذا جهت شناخت بهتر مدرنیته در ایران، باید جریان روشن فکری را بشناسیم و شناخت جریان روشن فکری در ایران، در بستر تاریخی امکان پذیر است. لذا با دقت و تأمل در بطن جریان روشن فکری، می توان شاخصه های مدرنیته در ایران را فهمید.

**روشن فکری ایران را در چند مقطع تاریخی می توان پی گیری کرد:**

اولین گروه از روشن فکری در مقطع تاریخی حکومت قاجاریه به وجود آمد. از مقطعی که اولین نگرش های غربی سازی و تجددگرایی به وجود آمد، «نسل اول روشن فکری در ایران را روشن فکری مشروطه می نامند که خود به دو گروه قابل تقسیم اند:

**الف) گروه اول که به روشن فکران آستانه مشروطه معروفند.**  
**ب) روشن فکرانی که در دوره مشروطه وارد صحنه شدند.»**

گروه اول روشن فکری نسل اول، در واقع شامل دولت مردان و رجال قاجار از قبیل میرزا ابوالحسن خان ایلچی، میرزا صالح شیرازی و امثالهم می شود که در واقع وجه ایدئولوژیک نداشتند و فاقد درک معرفتی و عمیق از مدرنیته بودند و بیشتر سطحی نگر و مادی انگار و در جهت تقویت بنیان نظامی کشور بودند.

اما گروه دوم از نسل اول روشن فکری که جریان اصلی می باشند، دارای زیربنای تئوریک اند و بیشتر از گروه اول به مبانی نظری مدرنیته توجه دارند. مهمترین روشن فکران گروه دوم، افرادی چون آخوندزاده، سپهسالار، آقاخان کرمانی، ملکم خان و طالبوف هستند.

مدرنیسم در ایران دوره پهلوی اول، در واقع ادامه اصلاحات شبه مدرنیستی و سطحی نگر عهد مشروطه و به شکل افراطی آن است. در این مقطع، اصلاحات

شبه مدرنیستی توسط دستگاه حکومت از مجرای روشن فکران انجام می گرفت. حکومت پهلوی با ایدئولوژی غرب زدگی شبه مدرن، تحت لوای ناسیونالیسم باستان گرا، در جهت بسط اصلاحات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و همچنین بسط فرهنگ سکولار، سرمایه داری و اسلام زدایی بود. با توجه به مطلب فوق، ویژگی غالب و مشترک روشن فکران این دوره، ناسیونالیسم باستان گراست.

در این دوره ما با دو گروه از روشن فکران مواجه هستیم که هر یک در درون خود، دارای گرایش های گوناگونی هستند و به نوعی در جهت بسط غرب زدگی شبه مدرنیستی می باشند. «کاست روشن فکری ایران در دوره رضاشاه، به دو شاخه اصلی آتئیست (غیر مذهبی) و التقاطی (به اصطلاح و به ظاهر دینی) تقسیم می گردد.»

با تأمل در جریان روشن فکری به اصطلاح دینی که تحت رهبری احمد کسروی است، نوعی نگاه غرب زده و شبه مدرنیستی در رویکرد به دین دیده می شود که منجر به الحاد وی می شود. بنابراین جریان روشن فکری این مقطع که اکثراً از طبقه ثروتمندان قاجاری و بوروکرات های دولتی بودند، جریانی غرب زده و بیگانه با فرهنگ و تمدن ملی و دینی هستند که در جهت خدمت به دستگاه حکومت و استعمار بودند. آنها فقط در جهت بازگشت و احیای فرهنگ ایران باستان و حذف اسلام از ساحت فرهنگ ایران بودند، لذا در این مقطع هم ما شاهد تقابل با سنت در جهت تجددگرایی غربی هستیم. مهمترین روشن فکران این دوره؛ افرادی چون؛ فروغی، تقی زاده، احمد کسروی، پیرنیا، حکمت، کاظم زاده ایرانشهر، مجتبی مینوی و تقی ارانی می باشند.

با پایان حکومت رضاشاه و آغاز سلطنت پهلوی دوم، غربی سازی کشور با شدت انجام می گیرد. روشن فکری ایران در این مقطع هم دارای دو گرایش اصلی است. شاخه لائیک و شاخه به اصطلاح دینی و هر یک هم در درون خود دارای گرایش های گوناگونی

هستند. مهمترین ویژگی های روشن فکری این مقطع عبارتند از: تقلید، سطحی نگری، عدم تفکر و تعمق در بنیادهای معرفتی مدرنیسم، سیاست زدگی و ایجاد احزاب گوناگون. آنان از نظر اقتصادی، رویکرد شبه سرمایه داری داشتند که غیر صنعتی و غیر مولد و صیغه آن تجاری بود.

همچنین گرایش دینی روشن فکری این نسل هم، تفسیر سوسیالیستی و لیبرالیستی از اسلام ارائه می کرد، اما شاخص ترین چهره های روشن فکری این مقطع عبارتند از: مصدق، مظفر بقایی، خلیل ملکی، مهندس بازرگان (با رویکرد لیبرالیستی و علمی به دین)، علی شریعتی (با رویکرد سوسیالیستی به دین)، هویدا، صفا، آدمیت.

احزاب هم توسط روشن فکران غرب زده و با نگاه غیر دینی و سکولاریستی و با رویکرد سوسیالیستی و یا لیبرالی ایجاد شده بود که عبارتند از: حزب توده، حزب ایران، جبهه ملی، نهضت آزادی ایران، مجاهدین خلق و... با پیروزی انقلاب اسلامی، شاخه لائیک روشن فکری ایران، تقریباً منزوی و حضور شاخه دینی روشن فکری پررنگ تر شد که نوعی تفسیر نولیبرالی از دین، از طرف این گروه ارائه شد؛ لذا غرب گرایی و غرب زدگی و نوسازی کشور، بر اساس الگوهای غربی در تمام سطوح سیاسی و اقتصادی، دینی و اجتماعی این دوره هم نمایان است.

اگرچه آشنایی ایرانیان با تجدد در مقطع اول و اوایل مقطع دوم فقط در جهت تقویت بنیان های نظامی و ورود تکنولوژی غربی است، اما در مقاطع بعدی تاریخی، ما شاهد نوعی مدرنیزاسیون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی در ایران هستیم که بیشتر در جهت حذف سنت و یا نوعی تفسیر سازگار با مدرنیسم از سنت است.

#### پی نوشت ها

۱. دریای ایمان؛ دان گیویت، حسن کامشاد؛ ص ۲۹.
۲. مدرنیته و مدرنیسم؛ پیتر آذربورن، حسنعلی نوزری؛ ص ۶۵.
۳. لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن؛ جان سالوین شاپیر، حناپی کاشانی؛ ص ۳.
۴. فلسفه تجدد در ایران؛ موسی نجفی؛ ص ۵۶.
۵. تاریخچه روشنفکری در ایران؛ شهریار زرنشاس؛ جلد اول، ص ۱۳۲.
۶. همان؛ جلد دوم، ص ۶۳.

